



تاج می‌گوید اگر موانع برداشته شود، کی‌روش می‌ماند؛ وگرنه باید فکر دیگری کرد.

چون خوردن بر تنقال و آبی هم روش ساده‌ست زن عزیز من دیگر جوش گفتم که نگویید به بنده فردا کارلوس مانوتل بر تنو لثال کی‌روش کوش؟

از عرض ارز تا رتبه ابد

کش شلوار یافته، سر کا اما خبر دی که عدلیه عراقچی‌باشی مرکزی بوده مرکزی برد جماعت پیکا این آدم یک صاحب دیوا حزم و کیاد حیزاتفاع بر اینکه میرزا وزیر خارجه استماع این جناب یک آ آتیه از محب خاکمال خو

۱۲هزار تومن بالا رفت. حکما غرض این بود که رئیس‌جدیده را سکنه مختصر بدهند که هر آینه فایده نکرده، میرزاعبدالناصرخان همت‌الملوک خوف به دل راه نداده، با پس نکشید. در تعاقب این واقعه دلار که ابدا انتظار چنین جسارت از رئیس‌جدیده نداشت، عجالتا ماست‌ها را کیسه کرده، تا ۹هزارواندی هزیمت کرد. از ولی‌خان سیف‌الدوله هم خبر رسیده، فی‌الحال خانه رفته و در پنج‌دری فالوده شیرازی پرشیره خنک می‌زند به بدن خسته. هیچ هم ملاحظه چو جماعت را نمی‌کند که شایع کرده‌اند: عدلیه جواز خارج‌شدن از داخله و داخل‌شدن به خارجه‌اش را نداده. گفته‌اند که گفته: علی‌ای‌الحال حرف باد هواست و البت که باد هوا در این تموز عرق‌ریز می‌چسبد.

صراف‌ها صرافی کنند

اما آن خبر که یک نزهت و شادمانی عظیمه‌ای را به راسته منوچهری انداخت، این بود که عاقبت‌الامر دولت کریمه مکررا به صراف و نقاد جماعت جواز تجارت پول را داد. فی‌النتیجه قوم صراف از پشه‌پرانی و سرکتاب‌بازکنی و معرکه‌گیری و زنجیر‌پاره‌کنی و فلافل‌فروشی و تجارت

● هزیمت دلار، ابرام رئیس فدایت شوم؛ کاغذ قبلی خواسته بودی هیچ ملاحظه عرض و طول عریضه نکرده، تفصیلا از واقعه حوالجات پول خارجی بنویسم. البت ضعیف دیگر هیچ توش و توان خیالات در این فقره را ندارم. اما چاره چیست کرده، دلار ینگ



راهکارهای صوری در مقابل کمبود دارو

وزیر بهداشت: کمبود دارو رفع می‌شود مردم صبور باشند



محمد ابراهیم



محمد ابراهیم



پدر کاندیداتوری کی بودی تو؟

آقای محمدباقر قالیباف به تازگی اظهار کرده است: «مشکلات کشور قابل حل است.» وی که این‌روزها بیشتر اوقات یک گوشه نان و ماستش را می‌خورد و هر چند وقت یک بار تا کنار گود می‌آید و فریاد لنگش کن را سر می‌دهد، همچنین افزوده است: «منتظر سیب و گلابی غربی‌ها نباشیم.» کارشناسان خبره ما ضمن تأیید این سخن اظهار کردند: «نظر ما هم همین است و فکر می‌کنیم خودمان سیب و گلابی به اندازه کافی به‌صورت احتکارشده توی انبارها داشته باشیم.» خیلی‌ها معتقدند وجود آقای قالیباف که این‌قدر به مسائل جامعه احاطه دارد، بسیار ضروری به نظر می‌رسد فقط این وسط آقای محسن رضایی ممکن است کمی نگران باشد، چون آقای قالیباف با نام‌نویسی دوباره در انتخابات، ممکن است عنوان فاخر پدر کاندیداتوری جهان را از آقای رضایی بگیرد و مال خود کند.



بابک! چرا پول‌ها را نمی‌ریزی توی حساب‌ها؟

مدتی است بابک زنجانی وعده داده که پول شرکت نفت را برمی‌گرداند، منتها به نظر می‌رسد از آنجاکه یک مدت آقای زنجانی با بعضی مسئولان نشست‌وبرخواست داشته، وعده‌هایش هم از آن وعده‌ها باشد. البته برخی منابع آگاه می‌گویند پول بابک آماده است، اما شرکت نفت توانایی بازکردن حساب را ندارد. گویا هر بار شرکت نفت می‌رود بانک حساب باز کند، فتوکپی یک چیزی را با خودش نمی‌برد، البته این درحالی است که بانک‌ها موقع حساب‌بازکردن و بحث واریز پول خیلی آسان می‌گیرند و فقط موقع بستن حساب یا برداشتن پول است که تا فتوکپی صفحه آخر شناسنامه عمه شما را هم می‌خواهند. البته از این‌سو شرکت نفت هم اعلام کرده سه هفته است شمار حساب داده‌ایم، اما بابک نمی‌ریزد، عجب گیری افتاده‌ایم الان حالتی است که وقتی از یکی طلبکار هستی، آن‌قدر واریز نمی‌کند که خودت دیگر شرمنده می‌شوی طلب کنی.



محمد ابراهیم



محمد ابراهیم



یک خارجی در مشهد

(قسمت هشتم)

۱۰۰ میلیون مزدگانی

شیرین‌بیان گفت: نگا دداش پر مُو چی داستانی درست کردی. گفتَم اگه گم‌وگور رفتی تا هم یَک جایی بُبُرمُتا! افسردگی من گفت: گم‌وگورم دیگه. برسونم. شیرین‌بیان گفت: نه، ایجور نمشه دگه دری پاته از گیلیمت درازتر مَکُنْی، بایس یَک کِشِیده ابدار پخوابونُم زیر گوشت و دو تا فَن کنگفوروت سوار کُنم که بفهمی یَک مَن ماست خیکی چَقَد کره مِده! افسردگی من گفت: آره دیگه. این گوشم. بزَن. فنت رو هم روم اجرا کن بذار خلاص شم. شیرین‌بیان که اصلا بهش نمی‌آمد، نگو مجهز به فنون دفاع شخصی بود. یکهو پرید بالا و با پاشنه پا آمد توی سر افسردگی من. بعد دوتا از این‌ور زد، دوتا از اون‌ور. یکی از پایین زد توی چانه، سه تا از بالا گذاشت توی دَکوپوز.

من نشسته بودم روی نیمکت و داشتم افسردگی‌ام را می‌دیدم که دارد کتک بدی می‌خورد. بلند شدم و خواستم پادرمیانی کنم که یک مشت هم خورد تو پوز من. خیلی محترم گفتم: چرا می‌زنی؟ شیرین‌بیان گفت: تازه مَیُرسی بر چی مزنی؟ سریع گفتم: من نبودم که سر به‌سر شما گذاشتم... افسردگی من بود. که نگاه کردم من و شیرین‌بیان هستیم و مردمی که دور ما حلقه زدند و دارند با موبایل فیلم می‌گیرند و خبری از افسردگی نبود. از آن همه جمعیت ترسیدم که یکهو بریزند روی سر من که شیرین‌بیان گفت: نَترس دِداش، او کارا اَقیدیمی رفتَنگ، الان فقط فیلمته با موبایل مَگیرَن. خیلی سوتی بدی داده بودم. توی آن شلوغی گفتم: واقعا توی افسردگی آدم نباید دست به اقداماتی بزند یا اصلا نباید فرمان زندگی‌اش را بدهد دست افسردگی‌ش، چون می‌بینید که خانوم محترم، فرمان اگر دست افسردگی باشد، آدم را می‌کوبد به دیوار. کاش زندگی دنده‌عقب داشت و آدم می‌توانست از اول شروع کند.

شیرین‌بیان گفت: اوکی دِداش. دونت وُری. کُن آی هِلپت کُنم؟ این‌طوری شد که یکهو من از فرش رسیدم به عرش. اینجا خیلی جای خوبی است. هیچ‌وقت احساس غربی نمی‌کنی، چون همیشه یکی هست که بزند روی شانه‌ات و وقتی تو بر گشتی بهت بگوید: «غمت نیبُم قِناری! مِخِی هم یَک قرص شادی‌آور بِدَن بُدَم؟» اما شادی من این‌بار شادی پیدا کردن راه بود. برای شیرین‌بیان نشستم و یک دل سیر توضیح دادم که چه اتفاق‌هایی برآیم افتاده و الان زایه‌راه شده‌ام. بعد گفتم یک دوستی دارم که در شناسنامه اسمش محمود است، اما توی وکیل‌آباد کامبیز صداش می‌کنند و او الان منتظر و نگران من است و برای پیدا کردن من مزدگانی اعلام کرده. شیرین‌بیان گفت من کامبیز مامبیز نمی‌شناسم، اما کمک می‌کنم کامبیز را پیدا کنی؛ البته به نحوی که مزدگانی را من بگیرم! من اشک توی چشم‌هام حلقه زد. این‌طوری هم امنیت من تأمین می‌شد، هم اقتصاد شیرین‌بیان. همین‌طوری که داشتیم راه می‌رفتیم، یکی از پوسترهایی که عکس من روش بود، به چشم خورد. به شیرین‌بیان گفتم: «پناه‌اش.» شیرین‌بیان نگاهی به پوستر انداخت و یکهو از جا پرید و گفت: «کو واستا ببینُم اینجا چی نوشته؛ به کسی که از صاحب این عکس خبر یا نشانی داشته باشد ۱۰۰ میلیون تومان مزدگانی پرداخت می‌شود؟» مَورِه نگا شازده، تو مگه کی مری که برا پیدا رفتَنِ مِخَن ۱۰۰ میلیون مزدگانی بِدَمَا بَدَن؟ (ادامه دارد)